**اصول: استصحاب، جلسه 34: سه‌شنبه 02/09/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

صحبت سر این بود که یک بحثی مطرح هست در کلمات آقایان که آیا حالات شیء وقتی تغییر می‌کند آن شیء متعدد می‌شود، فردیت شخص از بین می‌رود، تبدیل به فرد دیگر می‌شود. یا نه، تغییر حالات آن فرد واحد موجود هست. که ما عرض کردیم که چندان این بحث مثمر ثمر نیست به دلیل این‌که آن حالات شیء باید دید که آن شیء نسبت به آن حالات حکمش صرف الوجود شیء ملاحظه شده یا مطلق الوجود ملاحظه شده؟ مطلق الوجود یعنی حکم با لحاظ حالات آیا انحلال پیدا می‌کند؟ بعدد حالات شیء؟ یا انحلال پیدا نمی‌کند. این حالات در جایی هست که مربوط به زمان نباشد. اما اگر مربوط به زمان باشد، یک شیء در بستر زمان آن را در نظر بگیریم آن بحثش به این شکل نیست. چون صرف الوجود آن شیء اگر اثر داشته باشد خب ما قطع به صرف الوجود داریم. مثلاً اگر گفته باشند شما صرف الوجود تکلم اگر در یکی از آنات تحقق داشته باشد. من به این صرف الوجود علم دارم، نسبت به این صرف الوجود که علم من از بین نمی‌رود. حالا در زمان دوم این تکلم موجود باشد یا تکلم موجود نباشد. وجود تکلم در زمان دوم و عدم وجود تکلم در زمان دوم نسبت به صرف الوجود زمان، صرف الوجود تکلم تأثیری ندارد. پس چجوری تصویر باید بکنیم؟ تصویرش این است یک موقعی اینجا هم، البته اینجا هم دو جور تصویر ما داریم. یک موقعی حکم ما به عدد افراد زمان متعدد می‌شود. این یک جور است.

یک جور دیگر این هست که یک حکم ما واحد است، مستمر در زمان است. یک موقعی تکلم ساعت اوّل یک حکمی دارد. تکلم ساعت دوم یک حکمی دارد، تکلم ساعت سوم یک حکمی دارد. یک موقعی نه، تکلم یک حکم واحد دارد، آن حکم همچنان که خود تکلم استمرار پیدا می‌کند آن حکم هم استمرار پیدا می‌کند. حالا یک نمونه‌ای عرض بکنم، ببینید ما لباسی که نجس می‌شود، از زمانی که خون بهش اصابت کند تا زمانی که شسته بشود این نجاست بر این لباس عارض می‌شود. این نجاست یک نجاستی هست که در بستر زمان استمرار دارد. یک نجاست است، نه این‌که نجاست در آن اوّل نجاستی باشد در آن دوم نجاستی دیگر، در آن سوم نجاستی دیگر باشد. یک نجاست واحد هست استمرار دارد. خب حالا ما شک داریم که این نجاست واحد تحقق دارد یا تحقق ندارد؟ استصحاب می‌کنیم خود آن نجاست را. یا موضوع آن نجاست را گاهی اوقات می‌خواهیم استصحاب کنیم. موضوع نجاست این هست که خون به بدن من باشد، و لباس شسته نشده باشد. ما شک داریم که این هنوز بدن خونی هست، یا هنوز خونی نیست. یا شک داشته باشیم که شسته شده یا شسته نشده. خب استصحاب می‌کنیم آن چیزی که موضوع هست این موضوع یک امر استمراری است. یعنی این‌که خون بر لباس بودن و شسته نشدن، این خون بر لباس بودن و شسته نشدن یک وصف جزئی مستمر است. این تعبیر مرحوم آخوند در مورد حرکت توسطی یعنی این. حرکت توسطی یعنی یک شیءای، یک وجودی دارد که این وجود از ابتدای آن مبداء این وجودش تحقق دارد تا انتهای مبداء وجودش استمرار دارد. یک وجود جزئی هست، فرض کنید ببینید من وقتی می‌گوییم اذا زالت الشمس وجب الصلاة. نماز ظهر واجب می‌شود بر من مکلف هنگام زوال. زوال که تحقق پیدا کرد نماز ظهر واجب می‌شود. نماز ظهر واجب می‌شود یعنی چی؟ یعنی من یک وجوب واحد نماز به گردنم هست تا هنگام غروب، زوال به اصطلاح حمرۀ مشرقیه، زوال حمرۀ مشرقیه. خب این وجوبی که به گردن من مکلف هست، همچنان که خود من مکلّف با در زمان متعدد نمی‌شوم و زمان حالات من است خود آن وجوب هم یک استمراری دارد. اینجور نیست که در ساعت اوّل یک وجوب باشد، ساعت دوم وجوب دیگری باشد، ساعت سوم وجوب دیگری باشد. نه یک وجوب هست که در بستر زمان مستمر است. مرحوم آقای صدر اینجا حرکت توسطیه را یک تفسیری می‌کند که این تفسیر بر خلاف تفسیر مرحوم آخوند است. من عبارت مرحوم، اوّل عبارت مرحوم آخوند را می‌خوانم بعد عبارت مرحوم آقای صدر را شما ملاحظه بفرمایید.

شاگرد: این بالدقة یکی است

استاد: به دقت هم یکی است. نه، حالا در مورد خصوص زمان ممکن است ما بگوییم ما زمان را خود زمان را شاید نشود به دقت آن را در نظر گرفت. این را باید یک نوع معنای عرفی برایش در نظر بگیریم. بگوییم که زمان، مثلاً روز یک پدیده‌ای هست که با طلوع آفتاب ایجاد می‌شود، با غروب آفتاب از بین می‌رود. یک چیزی هست شبیه من زید که در استمرار دارم، روز را هم یک همچین پدیده‌ای ما می‌توانیم در نظر بگیریم. اگر به دقت عقلی هم یک همچین پدیده‌ای را نتوانیم در نظر بگیریم که به نظر من به دقت عقلی هم ما می‌توانیم تصویر کنیم. در مورد خود زمان هم ما می‌توانیم به دقت عقلی یک همچین مفهومی را در نظر بگیریم. زمانی که آن یک معنای انتزاعی، نه یک معنای حقیقی آنچنانی اجزای زمان جزء مقومش باشند. این اجزای زمان جزء اوّل باید معدوم بشود تا جزء دوم ایجاد بشود. اگر این اجزاء را مقوم زمان بگیریم خب این اجزاء انصرام دارم، تدرّج دارند. یعنی هر جزئش معدوم می‌شود و جزء دیگرش موجود می‌شود. ولی زمان را این مفهوم ما ممکن است نگیریم. زمان را یک مفهومی در نظر بگیریم، آن چیزی که بین مبداء و معاد، همان تصویری که در مورد زید می‌گوییم، زیدی که از ساعت زوال آفتاب، زوالش هم تا غروب آفتاب یک وجود مستمر هست، یک همچین وجود مستمری هم برای زمان ما می‌توانیم تصویر کنیم. مانعی ندارد، یعنی.

شاگرد: تدرج درست است ولی عرف این را واحد می‌داند.

استاد: نه، بحث وحدت عرفیه صحبت نیست. بحث این هست که آیا به معنای حقیقی‌اش هم ما می‌توانیم یک چیز واحدی در نظر بگیریم؟ من عرضم این هست که حتی به دقت عقلی هم ما می‌توانیم زمان را به معنای یک وجود متدرج ببینیم. یک امر انتزاعی. یعنی آن یک امر انتزاعی خارجی وجود دارد، که آن امر انتزاعی خارجی یک وحدت استمراری دارد. یعنی یک وجود مستمری هست که استمرارش به استمرار اجزاء هست.

شاگرد: همزمان یک وجوب جدید لازم است.

استاد: عیب ندارد حالا. آن وجود جدید، ما آن وجودات جدید موضوع نیست. یعنی در واقع بفرمایید شما موضوع حکم ما آن ماهیت است. این ماهیت شیء.

شاگرد: ماهیت را داریم.

استاد: نه، آن وجود شیء ولو آن به آن یک وجود بهش افاضه می‌شود عیب ندارد. ما آن که چیز، حالا اینها خیلی چیز کردن، پرداختن به این‌که معنای حقیقی‌اش چی چی هست و چی چی نیست خیلی در این بحث‌ها دخالت ندارد.

شاگرد:

استاد: نه، می‌خواهم بگویم که ولو ماهیت واقعی زمان هم یک امر متدرج باشد که همینجور هم هست، لازم نیست ما موضوع حکم را آن واقعیتی را که بهش زمان تعبیر می‌کنیم. ما یک چیز دیگری به نحو معنای انتزاعی بین مبداء و منتها بودن را می‌توانیم تصویر کنیم که یک فرد مستمر است.

شاگرد: لذا حکم بهش بار نمی‌شود

استاد: ممکن است حکم بر او بار شده باشد، کما این‌که ببینید شما کما این‌که ببینید شما می‌گویید من مکلّف هستم تا وقتی که من تا وقتی که بین زوال شمس و غروب آفتاب هستم، یک وجوب واحد بر من هست. شما ممکن است موضوع را خود من مکلّف بگیرید، ممکن است موضوع را آن زمان سیّال این بین بگیرید. آن زمانی که در این بین سیال است یک وجود واحد سیّال ما اینجا در تعبیری که مرحوم آقای حاج شیخ در درر دارد، آن سیال تعبیر می‌کند. آن سیال یک مفهوم انتزاعی هست که کأنّ آن زمان خودش بذاته دارد حرکت می‌کند. یک چیز هست دارد حرکت می‌کند. ولو در هر زمان فعلیتش به انعدام جزء دیگر هست، ولی خود آن کأنّ یک وجود مستمر دارد، که بعضی‌ها اینجوری تصویر می‌کنند دیگر. و این تصویر اگر هم تصویر، عقل انسان یک همچین تصویری را می‌تواند داشته باشد و همین موضوع اثر هست. حالا من عبارت مرحوم آخوند را می‌خوانم تا عبارت مرحوم آقای صدر این دو تا را ببینید به نظر می‌رسد مرحوم آقای صدر اصلاً حرکت قطعیه و حرکت توسطیه را آنجوری که مرحوم آقای آخوند معنا می‌کنند، معنا نمی‌کنند.

ایشان می‌گوید که، مرحوم آخوند می‌گوید: «أنه لا فرق في المتيقن بين‏ أن‏ يكون‏ من‏ الأمور القارة أو التدريجية» که آن عبارتش را خواندیم.

ایشان می‌گوید که امور غیر قارّة: «و إن كان وجودها ينصرم و لا يتحقق منه جزء إلا بعد ما انصرم منه جزء و انعدم» الا این‌که تا وقتی که بین اینها یک عدمی چیز نشده، یا حقیقةً یا عرفا این شیء باقی است. این را دارند.

می‌گوید: «مع أن الانصرام و التدرج في الوجود في الحركة في الأين و غيره إنما هو في الحركة القطعية و هي كون الشي‏ء في كل آن في حد أو مكان»

اگر هر حد را مقوم آن حرکت بدانیم، یعنی ما بگوییم که من در این مکان که هستم خب این با وجود من در مکان دیگر اینها دو تا وجود هست دیگر. وجود من در مکان اوّل باید از بین برود تا وجود من در مکان دوم تحقق پیدا کند. تصرّم و تدرج در وجود نسبت به آن حرکت قطعیه وجود دارد.

«لا التوسطية و هي كونه بين المبدإ و المنتهى فإنه بهذا المعنى يكون قارا مستمرا.»

من از وقتی که زوال شمس می‌شود تا وقت غروب آفتاب در بین الحدین هستم. بین حدین، این وصف بین الحدین بودن یک وصف وحدانی است.

شاگرد: مصادیق عدیده ندارد

استاد: مصادیق عدیده ندارد. آن اجزای زمان مقوّم این وصف من نیستند. ظرف من هستند. آن چیزی که هست افراد عدیده ندارند. این تصویری که مرحوم آخوند تصویر کرده.

شاگرد: هم بر این صدق می‌کند هم بر این صدق می‌کند، ؟؟؟ ۱۵:۲۰ کلی

استاد: نه نه، بر این صدق نمی‌کند. بر من صدق می‌کند که در این بستر زمان دارم حرکت می‌کنم. ببینید من در این وصف بین الحدین بودن، وصف بین الحدین بودن بر من که صدق می‌کند اینجور نیست که بین الحدین بودن‌های متعدد مقوماتش دخالت در او ندارد. آن جزء ملازمات شیء هست. یعنی اجزاء زمان ملازمات من هست، نه مقومات من. این تصویری که ایشان دارد این است.

شاگرد: شما متحرک را در نظر می‌گیرید؟

استاد: حالا خود متحرک را در نظر بگیرید. من حالا می‌خواهم بگویم در مورد خود زمان هم این مطلب تصویر دارد، یک آن سیال. حالا

شاگرد: خود زمان ؟؟؟ ۱۶:۱۷ نمی‌شود؟

استاد: نه. شما آن قطعاتش را در نظر نگیرید. یک موقعی قطعات را در نظر می‌گیرید. شما اینجا ده تا، فرض کنید ده ساعت هست. ده تا قطعه دارید. یک موقع خود آن قطعات را در نظر می‌گیرید، قطعۀ اوّل تا وقتی که موجود است قطعۀ دوم نیست. قطعۀ دوم تا وقتی موجود است قطعۀ سوم نیست. همینجور قطعات هر کدام وجودشان مساوق با انعدام جزء قبلی است. این درست است. ولی شما یک زمان متحرک در نظر بگیرید.

شاگرد: این زمان متحرک جامع آن قطعات است

استاد: نه جامع قطعات، نه نه نه.

شاگرد: قطعات حرکت می‌کند.

استاد: جامع قطعات نیست.

شاگرد: یعنی چی همۀ قطعات متصف هستند به این‌که مابین القطعات

استاد: نه جامع بین حرکات، نه. ایشان این را نمی‌گوید و درست هم هست.

شاگرد: کونه به آن شیء می‌زند.

استاد: نه، یک شیء. شما حالا فرض کنید در چیز این را تصویر بکنید، در متحرک تصویر بکنید.

شاگرد: موضوعا. متحرک. که من موضوع هستم

استاد: من که موضوع هستم در بستر زمان خب این وصف بر من هست. وصف من هم وُحدانی است، نه من. آن وصف بین الحدین بودن من هم یک وصف است. اینجور نیست که من هی بین الحدین باشم، یک بین الحدین دیگری. آن اجزای زمان بین الحدین‌های متعدد بر من، من را به بین الحدین‌های متعدد متصف نمی‌کنند. یک بین الحدینی وجود دارد که این بین الحدین در بستر زمان استمرار دارد. من متصف هستم که بین مبداء و معاد قرار دارم. مبداء و منتها قرار دارم. بعداً هم در آن زمان هم بین مبداء و منتها قرار دارم، در آن زمان هم بین مبداء و منتها قرار دارم.

شاگرد: این ‌خصوصیات این بین مبداء و منتها با آن بین مبداء و منتها در همه چیز؟

استاد: نه آن خصوصیات اصلاً جزء چیزهایش نیست.

شاگرد: این خصوصیات فردیه است آن کلی.

استاد: نه، خصوصیات فردی این شخص. خود من زید امروز و فردا و پس فردا وقتی تغییر نیست

شاگرد: وصف شما یک چیزی است.

استاد: همچنان که خود من، وصف من عین من است. وصف من چیزی خارج از من نیست. همچنان که من وحدت دارم این تعبیر آقایان که می‌کنند که اتحاد عالم و معلوم، کما این‌که من خودم وجود واحد دارم علم من هم وجود واحد دارد. بین المبداء و المعاد بودن من به هویت من است. هویت من این هست که من از اوّل، این ببینید اینجور نیست که آن قطعات مختلف این وصف من را متعدد کند. آن قطعات ملازمات است. یک موقعی ما خود آن قطعات را ملاحظه می‌کنیم، حرکت قطعی یعنی آن. یعنی هر قطعه‌ای را مستقل از قطعۀ دیگر در نظر بگیریم. قطعات متعدد. می‌گویم من این حرکت قطعی است یعنی این. من این را قطع می‌کنم می‌روم بعدی. آن را قطع می‌کنم می‌روم بعدی. آن را قطع می‌کنم می‌روم بعدی. حرکتی که با قطع کردن این مسافت پیموده می‌شود. این حرکت را که ملاحظه بکنیم این حرکت هر آنش باید قطعۀ قبلی معدوم بشود تا قطعۀ بعدی موجود بشود. پس آن انصرام و تدرّج درش معنا دارد. ولی نه، من یک وصف دیگر را در نظر می‌گیریم، وصفی که من در بستر زمان، من بین الحدین بودن. این بین الحدین بودن یک شیء است. حالا ببینید مرحوم، عبارت مرحوم آخوند را ملاحظه فرمودید؟ آقای صدر اصلاً عبارت را یک جور دیگر تصویر کرده و بعد اشکال کرده. من عبارت مرحوم آخوند را بخوانم. حالا ما حرکت توسطیه و حرکت قطعیه داریم، نداریم، بالأخره بحث این است که ما، مرحوم آقای آخوند این دو تا حرکت را اینجوری معنا می‌کنند.

آقای صدر می‌فرماید که: «و المحقق الخراسانيّ (قده) حاول تفادي الإشكال ببيان آخر حاصله: انَّ الحركة إذا كانت حركة توسطية لا قطعية »

بعد حرکت توسطیه را معنا می‌کند.

«أي حركة صادقة بين المبدأ و المنتهى و نسبة الشي‏ء إلى ما يتحقق بين المبدأ و المنتهى نسبة الكلي إلى افراده جرى‏ الاستصحاب»

می‌گوید اینجا، جایی که نسبت شیء الی ما یتحقق. نسبت به کلی الی افراد است. مرحوم آخوند اصلاً این را نمی‌گوید.

شاگرد: اشکال مرحوم آخوند مگر همین نیست؟

استاد: ایشان می‌گوید که حرکت توسطیه را اینجور تفسیر می‌کند، نه می‌گوید حرکت توسطیه این است.

«أي حركة صادقة بين المبدأ و المنتهى و نسبة الشي‏ء إلى ما يتحقق بين المبدأ و المنتهى نسبة الكلي إلى افراده جرى‏ الاستصحاب»

کلام مرحوم آخوند این را تفسیر می‌کند. می‌گوید اگر حرکت توسطیه باشد، که حرکت توسطیه عبارت از این هست که حرکتی که صادق هست بین مبداء و منتهیٰ و نسبت شیء الی ما یتحقق بین المبدأ و المنتهی نسبة الکلی الی افراده. این اشکالی ندارد، تقریب کلام مرحوم آخوند است.

«جرى‏ الاستصحاب بخلاف‏ ما إذا كانت الحركة قطعية.»

می‌گوید اگر حرکت قطعیه باشد، حرکت قطعیه نسبت آن حرکت به اجزاء نسبت به کل به اجزاء است. ولی اگر حرکت توسطیه باشد کلی به افراد است. مرحوم آخوند این را تفسیر نمی‌کند که شما این را تفسیر کردید.

بعد می‌گوید: «إلّا انَّ هذا البيان لا يكفي لدفع الإشكال، فانَّ مجرد توسطية الحركية بمعنى كون المتحرك نسبته إلى اجزائه نسبة الكلي إلى افراده لا يصحح جريان الاستصحاب»

درست است، قبول است.

«إذا لم يفرض وحدة الاجزاء و اتصالها و كونها وجوداً واحداً ممتداً للمتحرك»

مرحوم آخوند اصلاً توسطیه را این معنا می‌کند. توسطیت را می‌گوید توسطیت یعنی، در نتیجه اصلاً کلامی که مرحوم آقای صدر. حالا مفصل ایشان توضیح می‌دهد. حالا آن بیان مرحوم آقای آخوند است، ایشان توضیح می‌دهد. بیان جدیدی نیست اصلاً. ایشان می‌گوید که زمان را ما می‌توانیم به نحو مستمر فرض کنیم. زمان یک چیزی هست، حالا یا حقیقتاً یا عرفا لا اقل. عرفاً یک اتصال دارد، یک وجود واحدی است که متصل است. مرحوم آخوند هم حرکت توسطیه را اینجور معنا می‌کنند. حرکت توسطیه را اینجور معنا می‌کنند. می‌گویند حرکت توسطیه یعنی وجود واحد مستمر. فقط تفاوتش در واقع شاید مرحوم آخوند اینجوری می‌خواهد بگوید که در، حالا یک مقداری ابهام دارد کلام مرحوم آخوند که در حرکت قطعیه ایشان استمراری که برای شیء قائل هست، استمرار حقیقی قائل است؟ یا استمرار عرفی و مسامحی قائل هست؟ چون مرحوم شیخ یک کلامی دارد، آن کلام جالبی هست. ایشان می‌گوید که زمان به حسب عرف یک پدیده‌ای است، مثلاً روز. ولو روز اسم است برای بین طلوع الآفتاب و غروب الآفتاب. بین طلوع الشمس و غروب الشمس. ولی این پدیده‌ای هست که با تحقق اوّلین جزئش تحقق پیدا می‌کند، با زوال آخرین جزئش زائل می‌شود. یعنی ایشان می‌گوید بعضی از مرکبات، مثل انسان، اینها مرکباتی هستند که برای این‌که تحقق پیدا کنند باید کل اجزائش با هم تحقق پیدا کنند تا آن مرکب تحقق پیدا کند. تا انسان که مجموعه‌ای از اجزاء هست همۀ اجزائش تحقق پیدا نکند انسان تحقق پیدا نمی‌کند. ولی زمان اینجور نیست.

شاگرد: ؟؟؟ ۲۵:۳۱

استاد: من انسان دستم، این دستم، سرم، پایم، اینها.

شاگرد: دست نداشته باشد

استاد: نه حالا دست، آن اجزای مقومه حالا. آنش مهم نیست. آن که می‌خواهیم چیز کنیم.

شاگرد: به یک جزء انسان نمی‌گویند.

استاد: به یک جزء، به یک دست خالی انسان نمی‌گویند. به این دست خالی هم نمی‌گویند انسان. فرض کنید که در نظر بگیرید آن زمانی که می‌خواهند یک عروسک بسازند. یک دست عروسک را که ساختند با تک دست که عروسک ساخته نمی‌شود. وقتی همۀ اجزای این عروسک را شما به هم چسباندید آن عروسک تولید شده. ولی زمان اینجور نیست. زمان این‌که ما می‌گوییم روز شروع شد.

شاگرد: وحدت عرفیه

استاد: یک نوع، حالا ولو به مسامحی عرفیه. روز شروع شد شروع روز را با تحقق اوّلین جزء روز محقق می‌دانند. و پایان روز را با از بین رفتن آخرین جزء می‌دانند. ایشان می‌گوید این مسامحۀ عرفی وجود دارد و این مسامحۀ عرفی باعث می‌شود که روز یک استمراری داشته باشد، که بالملاحظۀ این استمرار استصحاب جاری می‌شود. خب این کلام مرحوم شیخ هست در رسائل. خب کلام دقیقی هست. آقایان می‌خواهند، مرحوم آخوند در واقع می‌خواهد کاری کند که نیاز به این مسامحه نباشد. آن حرکت توسطیه‌ای که ایشان دارد درست می‌کند در واقع من تصورم، می‌خواهم معنای کلام مرحوم آخوند را معنا کنم که فرق حرکت قطعیه و حرکت توسطیه را ما اینجوری. حالا یک مقداری من دلم می‌خواهم حاشیۀ مرحوم آخوند بر رسائل را ندیدم، آن را نگاه می‌کنم، ببینم آیا از این جهت چیز روشن‌تری پیدا می‌کنیم یا نه؟ ما ممکن است تفاوت بین حرکت قطعیه و حرکت توسطیه را در این بدانیم که در حرکت قطعیه وحدت شیء، آن وحدتش. حالا مرحوم آخوند نه، اینجور نمی‌خواهم.

شاگرد: وحدت حقیقیه

استاد: مرحوم آخوند. در هر دو وحدت حقیقیه قائل هست. ولی می‌گوید وحدت حقیقیه در حرکت قطعیه با انصرام و تدرج توأم است. می‌گوید یک وجود متدرّج دارد. در حرکت توسطیه وجود مستمر دارد، اصلاً قارّ. قارّ الذات است. آن متحرّک الذات است، آن قارّ الذات است. اینجوری ایشان می‌خواهد تصویر بکند.

شاگرد: اکثراً ظاهراً به خاطر این‌که ؟؟؟ ۲۸:۲۲ حرف فلاسفه نتوانسته این را تصور کند حمل بر صحت کرده حرف مرحوم آخوند را ؟؟؟

استاد: به هر حال این تصویری که مرحوم آقای صدر از کلام مرحوم آخوند دارند هیچ ربطی به کلام مرحوم آخوند ندارد و به نظر می‌رسد که این کلام

شاگرد: ؟؟؟ بگوییم اهل معقول تعبیر مرحوم آخوند درست نیست.

استاد: نه نمی‌دانم.

شاگرد: مشهور فلاسفه این را قبول ندارند.

استاد: من حرکت قطعیه و توسطیه را نمی‌دانم اصطلاح. نه همۀ اصطلاحات. گاهی اوقات مرحوم آخوند بعضی اصطلاحات را متفاوت اصطلاح معنا کرده. ولی مثل مثلاً شرح الاسم. شرح الاسم تعبیری که مرحوم آخوند دارد ایشان به تعریف لفظی می‌گوید شرح الاسم، به خلاف تعریف حقیقی. البته این اصطلاح، اصطلاح متعارف اهل معقول نیست. ولی مرحوم حاجی سبزواری همین اصطلاح را دارد. مرحوم آخوند که شاگرد مرحوم حاجی سبزواری بوده به تبع مرحوم حاجی سبزواری شرح الاسم را معنایی، معرف الوجود و شرح اسمی و لیس بالحد و لا بالرسمی، آن شرح الاسم که می‌گوید تعریف لفظی. ولی در اصطلاح متعارف فلاسفه شرح الاسم با تعریف حد و رسم یکی هستند، یکی‌شان قبل الوجود است، یکی‌شان بعد الوجود است. و الا تفاوتشان، تفاوت اعتباری است. ولی تفاوت واقعی نیست. تعریف لفظی هم از تعریف شرح الاسمی خارج است، هم تعریف حد و رسمی خارج است. ولی این را می‌خواهم بگویم حتی همان جا هم که مرحوم آخوند بر خلاف اصطلاح اهل معقول صحبت کرده بر اساس اصطلاح حاجی سبزواری که خودش یکی از اهل معقول است صحبت کرده. حاجی سبزواری بر خلاف اصطلاح متعارف صحبت کرده. این چیز که هست.

نمی‌دانم حالا حرکت توسطیه یا حرکت.

شاگرد: اشکالی که مطرح فرمودند بر خلاف اهل مبداء

استاد: نه، حالا حرکت توسطیه و حرکت قطعیه را حالا من آن را مراجعه می‌کنم اصطلاحشان را بعد. به هر حال مرحوم آخوند اصطلاح قطعیه و توسطیه را، یک معنای خاصی ازش کرده. یک موقعی شما می‌گویید این اصطلاحتان بر خلاف اصطلاح اهل معقول است، آن یک حرف. ولی نباید اشکال به مرحوم آخوند بکنید که این پاسخ شما مشکل را حل نمی‌کند. بگویید خلاف اصطلاح حرف زدید خب عیب ندارد. ممکن است خلاف اصطلاح ایشان حرف زده باشند. ولی این بیان که نه، راه حل شما توسطیت و قطعیه بودن مشکل را حل نمی‌کند. مرحوم آخوند می‌گوید اشکال در حرکت قطعیه است. چون حرکت قطعیه هست که درش تدرج و انصرام جزءٍ بعد جزءٍ وجود دارد. که آن اشکال هم دفع می‌شود که لازم نیست که بقاء ما تصویر کنیم. بقاء لازم نیست تصویر کنیم. همین‌که یک شیء ولو وجودش این نحو خاص باشد، وجودش به این باشد که با انعدام یک جزء، جزء دیگر تحقق پیدا می‌کند همین کافی است. یعنی همان بیانی که مرحوم شیخ به عنوان مسامحۀ عرفیه تصویر کرده، مرحوم آخوند می‌گوید حقیقت زمان همین است. حقیقت حرکت همین است. شیء حرکت. یعنی هر کسی که تصور حرکت جوهریه داشته باشم همینجور باید تصویر بکنم دیگر. حرکت جوهریه وجود شیء وجود متصرم است. یعنی حرکت جوهریه این تصویری که مرحوم آخوند دارد مطابق با تصویر حرکت جوهریه است که اصل آن جوهرۀ شیء، جوهرۀ متحرکی هست. این، اینجور نیست که آن ثبات اصل باشد. آن تحرک‌هایی که هست آن اصل هست.

حالا ادامۀ بحث را فردا.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان